

حتی برای آینده نزدیک خود هم قادر به برنامه ریزی نیستند. این سبب می شود زندگی آنها با چشم اندازهای روزمره و کاملاً کوتاه مدت تنظیم شود. بی آینده‌گرایی، احساس دربرخ بودن را به وجود می آورد آدم ها وقتی که حس کنند دربرخ اند- یعنی نه راه پس دارند و نه راه پیش- غیرقابل پیش بینی ترین کارها را می کنند. این اصلی است که باید در تحلیل همه رفتارهای اجتماعی حاشیه نشین ها از جمله شورش ها و اعتراضات شان در نظر گرفته شود.

■ تفاوت در اولویت ها

بر اساس تجربه زیسته خودم در زمان زندگی در حاشیه شهر و همچنین تجربه برخی فعالیت های اجتماعی که بعد ها در این مناطق داشته ام، معتقدم نگاهی که حاشیه نشین ها به اولویت های خود دارند، با نگاهی که دیگران از بیرون به اولویت های آنها دارند، اساساً متفاوت است. این البته فقط حرف و تجربه نگارنده نیست؛ بر اساس یک تحقیق که نتایج آن در تابستان سال ۱۳۹۱ در فصلنامه مطالعات شهری منتشر شده، در مناطق حاشیه ای شهر -و هم سکونتگاه های غیر رسمی در داخل شهر- مثلاً کیفیت و حتی مالکیت مسکن، اولویت مردم نیست، در عوض آنها مسأله شغل و درآمد را مهم ترین دغدغه خود می دانند. این یعنی تقدم تأمین معیشت بر شرایط سکونت که در عین سادگی، گاهی سیاستگذاران و تصمیم گیران فراموش می کنند. مسأله مهم دیگر اینکه حاشیه نشین ها تمایلات فرهنگی و اجتماعی یکسانی با اهالی شهر ندارند. فرد گرایی و مصرف گرایی نهادینه شده در شهر، در میان حاشیه نشین ها چندان موضوعیت ندارد. به عنوان مثال، خانواده پر جمعیت و زندگی افراد پر تعداد در خانه های کوچک، به اندازه ای که در فیلم ها و سریال ها نشان داده می شود برای حاشیه نشینان دشوار نیست و گاهی حتی مطلوب آنهاست. لب مطلب اینکه نمی توان با نگاه طبقه متوسط و حتی طبقات پایین شهری به تعیین اولویت برای حاشیه نشین ها پرداخت، این یک مسأله اساسی در مواجهه با پدیده حاشیه نشینی است.

■ علقه ها و پیوندها

تصور عمومی این است که همه حاشیه نشین ها در صورت فراهم شدن شرایط زندگی در مناطق شهری، به سرعت قید محل زندگی خود را می زنند و شهر نشین می شوند. همین حالا، افراد متعددی از دوستان، همسایگان یا نزدیکان دوران

زندگی در حاشیه شهر را می توانم مثال بزنم که با وجود دارا بودن شرایط مهاجرت به شهر، ترجیح داده اند رنج و مشقت رفت و آمد روزانه به تهران را به جان بخرند اما محل زندگی شان را تغییر ندهند. واقعیت این است که در مناطق حاشیه ای، برخی علقه ها و پیوندها هم هست که نمی توان بدون توجه به آنها، پدیده حاشیه نشینی را درست و دقیق فهم کرد. شمار قابل توجهی از ساکنان مناطق حاشیه ای دارای پیوندهای خویشاوندی و قومی با یکدیگر هستند. پیوندهایی که حاصل زندگی در سکونتگاه هایی است که پیش از مهاجرت در آن می زیسته اند. اساساً الگوی اغلب مهاجرت ها به گونه ای است که آمدن یک عضو از یک طایفه یا روستا به مثابه دروازه ورود دیگر اعضاست. بر همین اساس کلونی های جمعیتی متعددی در مناطق حاشیه ای شکل می گیرد که سبب می شود شمار قابل توجهی از حاشیه نشین ها که عضویان کلونی ها هستند، به منطقه زندگی خود احساس تعلق خاطر کنند. دانستن این نکته مثلاً به ما کمک می کند تا بفهمیم که چرا خیلی از مردم در مناطق حاشیه ای رباط کریم، حاضر نیستند برای زندگی به شهر جدید پرند بروند، در حالی که پرند هم زیر ساخت ها و امکانات بهتری دارد و هم خیلی از افراد توان مهاجرت به آنجا را دارند. این هم از آن دست نکاتی است که سیاستگذاران و مسئولان در مواجهه با پدیده حاشیه نشینی، آن را فراموش می کنند.

■ مسأله امنیت

در مناطق حاشیه ای نوع نگاه به مسأله امنیت نیز عمدتاً با نگاهی که دیگران به مسأله امنیت دارند متفاوت است. طبیعی است که البته آنها هم مثل همه انسان های دیگر، به امنیت احساس نیاز می کنند اما تفاوت در اینجاست که برای آنها شیوه ها و مکانیسم جست و جو و تأمین امنیت متفاوت است. به عنوان مثال سرمایه اجتماعی و همبستگی، یکی از پارامترهای احساس امنیت در این مناطق است. همان طور که بالاتر هم اشاره شد، در اثر مهاجرت های گسترده و پیوندهای قومی و خویشاوندی در میان شمار نسبتاً قابل توجهی از ساکنان مناطق حاشیه ای، روابط اجتماعی افقی در میان آنها گسترده است و همین امر سبب احساس اعتماد به نفس و امنیت در میان آنها می شود.

■ چرخه توسعه نیافتگی

برای درک مسائل حاشیه نشینان، باید به درک درستی از ساختار کل

جامعه برسیم. حاشیه نشینی برای خیلی ها، در واقع پناهگاهی برای در امان ماندن از مشکلات و مسائل شهر است. اقتصاد بیماری که توان خلق فرصت های برابر و استاندارد ندارد، با مکانیسم نیروی گریز از مرکز، هر سال عده بیشتری را به نقاط دورتر از شهر پرتاب می کند. بله، بیکاری مشکل مهمی است، مهم تر از آن ولی مشاغلی است که نامشخص بودن آینده آنها، سبب شکل گیری وضع اقتصادی، فرهنگی و روانی خاصی در میان حاشیه نشینان می شود. این شرایط ناپایدار و تعلیق آمیز، درست در جهت عکس عقلانیت عمل می کند و در عوض به روحیه تقدیرگرایی دامن می زند، انسداد عقلانیت و تقدیرگرایی، در مناطق حاشیه ای، هم مانعی در برابر توسعه است و هم ناشی از توسعه ناهمگون و ابین یعنی تداوم چرخه توسعه نیافتگی. حاشیه نشین ها اگر چه عمدتاً از مطلوبیت جزئی نسبت به زمان پیش از مهاجرت خود برخوردارند اما مرادوات مستمر با

شهر، مدام به احساس محرومیت در ذهن آنها دامن می زند. با این همه ولی حاشیه نشین ها همچنان حاشیه نشین می مانند و دلیل دشواری های ترک حاشیه نشینی است. نهایتاً اینکه چه معیارهای مطلوبیت، چه اولویت ها و چه نوع نگاه به زندگی، در میان حاشیه نشینان متفاوت از دیگران است و بیشتر مشکلاتی که در مواجهه با پدیده حاشیه نشینی ایجاد می شود، ناشی از نفهمیدن همین موضوع است.

در مناطق حاشیه ای نوع نگاه به مسأله امنیت نیز عمدتاً با نگاهی که دیگران به مسأله امنیت دارند متفاوت است. طبیعی است که البته آنها هم مثل همه انسان های دیگر، به امنیت احساس نیاز می کنند اما تفاوت در اینجاست که برای آنها شیوه ها و مکانیسم جست و جو و تأمین امنیت متفاوت است. به عنوان مثال سرمایه اجتماعی و همبستگی، یکی از پارامترهای احساس امنیت در این مناطق است

